

نامه

(۵)

(ادامه مطالب بخش چهارم)

محمدرضا حکیمی

و روشن است که این پیشنهاد و تأکید بر آن به این معنی نیست که هم اکنون در حوزه‌ها، هیچ فرد آگاهی و هیچ آگاهی وجود و حضور ندارد، هرگز... بلکه سخن بر سر گسترش هر چه بیشتر واقعیت آگاهی است، تا هر چه وسیع‌تر و عمیق‌تر نفوذ کند و فرد آگاه بسازد. آگاه در ابعاد گوناگون آگاهی. حوزه‌ها چنان نیستند که اگر شماری چند افراد آگاه در آنها باشند، همین بس باشد، هرگز... مگر اینکه ناآگاهان نخست پذیرند که ناآگاهند (که این نیز جز با آگاهی میسر نیست)، و سپس متعهد شوند که متصدی هیچ کاری از کارهای دینی و ابلاغی و تبلیغی و تربیتی و ارشادی (و در این روزگار، اجرائی نیز...) نشوند، و با جامعه به نام دین و از موضع دین، ارتباط پیدا نکنند، و گرنه در هر موردی که فرد ناآگاه به نام دین با جامعه ارتباط پیدا کند. در هر شغلی و مقامی. به اندازه شعاع ارتباط او با مردم، به دین زیان رسیده است و زیان خواهد رسید. و جامعه دینی عقب مانده خواهد ماند.

نیز روشن است که آگاهی غیر از علم و فضل و معلومات و فقه و اصول و فلسفه و عرفان و کلام و اخلاق و تفسیر و دیگر دانشهای اصطلاحی است. آگاهی بینش است نه دانش. آگاهی

... پس باید بر اهمیت حضور «آگاهی» در حوزه‌ها (همه حوزه‌ها، کوچک و بزرگ، در مراکز و شهرها و شهرستانها)، و ضرورت نشر و گسترش آن در همه سطوح روحانیت اسلام بسختی تأکید کرد، و باید این اقدام ضروری را (به طریق گوناگون آن، که در آیه - به خواست خدا - بدانها اشاره خواهیم کرد)، پیوسته پی گرفت، و هر گونه کاری برای انجام یافتن آن لازم باشد انجام داد، و اگر هزینه‌گزارایی نیز لازم باشد هزینه‌گزار کرد. برای صرف اموال دینی و وجوه شرعی چه مصرفی از این بالاتر و بهتر و سودمندتر، که صنفی که خود را حافظ اسلام می‌داند، و مرشد جامعه، با همه جهشهای ادراکی زمان و تحولات فکری انسان هماهنگ گردد، و روابط سیاسی و اقتصادی پیچیده معاصر را بخوبی درک کند، و در هیچ بعدی از ابعاد واپس‌نیندیشد و به عقب باز نگردد، که بازگشت به عقب «حفظ دین» نیست، «حذف دین» است، اگر چه بصورتی تدریجی و نامرئی. و آیا خود دین در کجا بازگشت به عقب را توصیه کرده است؛ بلکه به عکس آن رسیده است، زیرا گفته‌اند فرزندان خود را برای آینده تربیت کنید نه حال. و این پذیرفتن منطقی ناموس تطور است.

تحوّل گرا و تمدّن ساز و معنویت شعاری که انسان را می شناسد و مقتضای طبیعی او را درک می کند، و معاش را مقدمه معاد می داند، و معیشت سالم را راه رسیدن به معنویت مقبول می شمارد، یعنی دین عدل و اعتدال، دین انصاف و مروّت، دین عبادت خدا (أَنْ اَعْبُدُوا اللّٰهَ) و رعایت حقوق مالی و معیشتی خلق خدا (أَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ)، دین معنی (نماز) و ماده مورد نیاز (نان - لولا الخبزُ ما صلّینا...)، دین فطری و جامع و مترقی، نه دین ارتجاع و واپسگرایی، و تکاثر و اتراف، و سرمایه داری، و توزیع ناعادلانه، و حضور محرومیت در درون توده ها و پذیرش سقوط انسانها، که لازمه تکاثر و فقر است. قرآن می گوید، «هر کس سرمایه دار شد طاغوت گشت»، و پیامبر «ص» می گوید: «هر کس فقیر شد به کفر نزدیک گردید». هم طغیان و طاغوت شدن سقوط است، و هم ترك اعتقاد و عمل به دین، از فشار فقر و بیوایی. این است که عالم و واعظ و مدرّس و طالب علم دینی هنگامی نگهبان دین و ارزشهای دینی تواند بود، و تکالیف خویش را بصورتی شایسته و مطلوب ادا تواند کرد، که «عالم به زمان» باشد، یعنی «آگاه»؛ و گرنه ویرانگر بنیاد دین است و سست کننده شالوده های ایمان و عمل به آیین.

و نیازی به توضیح نیست که مقصود از «زمان» در اینگونه احادیث و تعالیم معصومین «ع»، «زمان تقویمی» نیست، بلکه «زمان فرهنگی» است، یعنی مقصود این نیست که شخص بداند که امروز بشریت در چه ماهی و چه سالی زندگی می کند، بلکه مقصود این است که بداند امروز بشریت در چه حال و هوایی و با چه اندیشه ای و فرهنگی زندگی می کند، و چگونه می زید و می اندیشد، و جهان و حیات را چسان می بیند و می شناسد، مسئله امروز انسان چیست و کدام است. اینها را باید بداند و دریابد، و مقتضیات آنها را بشناسد، و علتها و معلولها را با ژرفنگری بکاود.

و در اینجا یک اصل توحیدی سترگ نیز وجود دارد. چون چگونگی اندیشه ها در هر عصر و نسل و تطوّر یافتن آنها، مانند همه چیزهای دیگر، در دست قدرت کامله الهی است (لا حول و لا قوّة الا باللّه...). و این خود از مظاهر و حقایق «توحید افعالی» است. پس توجه به آن از جمله شئون توحید است، و وظیفه ای ایمانی و الهی است. و هماهنگی با آن - که جز با شناخت آن میسر نیست - نیز وظیفه ای است مسلم، زیرا جهان - به نصّ قرآن و احادیث، و تجربه ملموس - جهان اسباب

شناخت است نه حفظ کردن اصطلاحات و انباشتن محفوظات و ردّ فرع به اصل. آگاهی دیدن است نه شنیدن. آگاهی لمس کردن چیزی است نه سخن گفتن از آن. آگاهی ورزیدگی خرد، و فور مطالعه، و بسیاری تجربه، و وقوف بر احوال گوناگون حیات و اندیشه انسانی است در هر عصر. و همین چگونگی مهم است که ابلاغ و نشر و تاکید بر حصول و حضور آن، و نشان دادن راه رسیدن به آن، از اهمّ واجبات است...

و همین امر است که شعاع گستر حقایق الهی و آموزنده اصول تربیت محمدی، در ساختن فرد و جامعه، یعنی حضرت امام جعفر صادق «ع»، آنگونه از آن سخن می گوید که نقل شد (العالم بزمانه...). مرجع و عالم و روحانی و فقیه و مدرّس و... اگر عالم به زمان (یعنی آگاه) نباشد، مورد «هجوم لوابس» قرار می گیرد، یعنی موضوعات و مسائل پوشش سازی شده و ظاهر الصّلاح و اشتباه انگیز. و در این صورت روشن است که عمق فاجعه تا چه حدّ است. هنگامی که عالمی کلاه سرش رفت، و رندان و نفوذیان و سرمایه داران و فرصت طلبان و ظاهر الصّلاحان توانستند در او نفوذ کنند و به او جهت فکری دهند، و او را از موضع دفاع از قسط و عدل، به نام دین و حفظ دین و دفاع از مالکیت^(۱)، به موضع ضدّ آن بکشند، و از خطّ حرکتیهای مترقی انبیا به خطّ رکودهای انحطاط آور طاغوتی در افکنند، و از بینشهای تحوّل آفرین الهی به جموده های ارتجاعی قارونی و سفیانی سوق دهند، آیا دیگر برای اسلام و مسلمانان چه خواهد ماند؟ و برای تمدن و تحوّل و تحرک اسلامی - در میان تهاجمهای گرگهای جهانی - چه روزنه امیدی سراغ توان گرفت؟ این است مسائل، و این است دردها و درکها. مسئله، مسئله اسلام است و مسلمین، و حفظ حضور جهانی اسلام، به عنوان یک مکتب جامع و نجاتبخش و

۱ - چنانکه گویی مدافعان قسط و عدل با مالکیت مخالفند، هرگز چنین نیست. مدافعان قسط و عدل - بتبع قرآن و اهل بیت «ع» - با مالکیتهای مشروع (که بطبع محدود است) مخالف نیستند، با مالکیتهای نامشروع و تکاثری مخالفند، مالکیتهایی که حقوق محرومان را بلعیده است تا به آن حد رسیده است. مدافعان قسط و عدل می گویند، همه باید مالک باشند، مالک نیازهای خود، در همه جهات لازم برای رشد و انسانیت و اسلامیت. اسلام دین بی نیازی و استغنا و سرافرازی و حریت است، نه دین فقر و مذلت و بردگی و نکبت سؤال و نکذی.

که حافظ دینیم و مروج اسلام، و حتی صادر کننده آن به این سوی و آن سوی جهان ...

ده را همه، آب، در ریسه
ما لافرنان که ده‌خداییم

کو آن تعهد و اشراف و دردمندی و انصافی که علی «ع» از عالمان دینی می‌خواست، که گرسنگی گرسنگان مظلوم و پرخواری و ریخت و پاش ظالمان اقتصادی و توانگران رفاه پرست را تحمل نکنند، و با آنان نسازند (ان لایقاروا...)، و مگر این خود امام علی بن ابیطالب «ع» نبود، که برخی روزها جامه‌ای سفید می‌پوشید و تازیانه برمی‌داشت و به بازارها می‌رفت. همه بازارها و رسته‌ها و ترازوها و سنگها را زیر نظر می‌گرفت و کنترل می‌کرد، تا فروشنده‌ای جنسی را کم نهد، و خریداری از مردم مغبون نگردهد؟ مگر در عهدنامه مالک اشتر نوشت که بر نرخها نظارت کن، زیرا که فروشنندگان به خصلت زشت حرص و زورگویی مبتلایند (و خریدار بیچاره در دست آنان اسیر)؟

من از تذکار و تکرار این مسائل، چند منظور دارم:

- ۱- ادای وظیفه دینی و الهی خویش، در این برهه از زمان.
- ۲- حفظ عقاید نسلهای سرگردان.
- ۳- توجیه طلبان جوان، برای مرزبانی ارزشهای مقدسی که تجسم نفس انبیاست، و راه نجات انسان مبتلا، و جوهر تعالیم بعثت و غدیر و عاشورا، و هدف نهایی ظهور زبده اولیا «ع».
- ۴- بیان این موضوع که من در طول ۳۰ سال، از چه ارزشهایی دم می‌زده‌ام، و کدام دین را نجات بخش معرفی می‌کرده‌ام، و چگونه عالم و واعظ و مدرس و روحانی و روحانیتی را مطرح ساخته‌ام. (و پس از اینکه - جای جای - اصول را گفتم، تعیین مصداق و تبیین و جوهر بر عهده جامعه است، بویژه هوشمندان و نکته‌یابان، و تکلیف من - انشاء الله تعالی - ادا گشته است).

باری، گفتیم - و روشن است نیز - که وظیفه روحانیت اسلام، حفظ اسلام است در مسلمانان و گسترش اسلام است در دیگران، البته حفظ اسلام وظیفه همه مسلمانان جهان است، لیکن بخش ویژه‌ای از جامعه اسلامی که خود را وقف این کار کرد است (و جامعه دینی و اسلامی و توده‌های مسلمان، به همین دلیل و برای همین منظور - یعنی حفظ دین در عقیده و عمل، با تبیین و اقدام، و گسترش و بسط آن - به این صنف احترام

است. پس برای هر کار (در عین توکل کردن به خدای متعال و کمک خواستن از او و لطف او تا سببیت اسباب و تاثیر آنها را روان سازد و به جریان اندازد)، باید در پی سبب آن رفت و سبب آن را به دست آورد. و سبب عمده اشراف بر تطور و نفوذ در آن (به منظور برخورد صحیح با آن، و استفاده از آن برای حفظ دین خدا و حفظ اعتقادات بندگان خدا و نجات انسانها از انحراف و ضلال)، جز با شناخت تطور و ابعاد و مقتضیات آن هرگز امکان پذیر نیست. پس کجایند مدعیان توحید و خداشناسی و تقواگرایی، با اصرار بر تحجر؟ و کجایند مدعیان حفظ دین خدایی، با توغل در جمود؟ با کج اندیشی و تطورگریزی و شعورستیزی؟ و چه چیز از این روشتر که اگر آگاهی نبود و ابعاد تطور شناخته نشد، با تطور مقابله خواهد شد. و مقابله و مخاصمه با تطور، «حضور» است نه «حفظ اصول». البته تطورها درست و نادرست و سالم و ناسالم دارند، که تشخیص این دو گونه و بهره مند شدن از یکی و رد آن دیگری نیز متوقف است بر آگاهی و شناخت تطور و ابعاد آن - چنانکه روشن است.

اصولاً وظیفه اصلی و فلسفه وجودی روحانیت اسلام، حفظ اسلام است و گسترش آن، حفظ اسلام در معتقدان و گسترش آن در دیگران. و حفظ به معنای گفتار صرف نیست، حفظ عملی نیز هست. گفتار حافظ صوری است نه واقعی. پس اقدام نیز ضروری است، یعنی اگر روحانیت موظف است عقیده نسل جوان را حفظ کند، همینگونه موظف است که بر روابط اقتصادی جامعه اسلامی نظارت داشته باشد، و اجرای عدالت را هدف قرار دهد، و مانع آن شود که سرمایه داران متکثر عدالت را پایمال کنند، و نرخگذاری را در اختیار گیرند، و توزیع سالم و عادلانه را از میان ببرند، و هزاران انسان را - بویژه نسل جوان را - بی عقیده کنند یا ناتوان بر عمل به تکلیف. و وظیفه روحانیت اسلام تنها سخن گفتن و شعار دادن و کنار ایستادن و نظاره گر بودن نیست، نظاره گر بودن بر این زندگیهای قارونی و سفیانی، و این تفاوتها و تبعیضهای جهنمی، و این داشتن و نداشتنهای ضد قرآنی ... زندگیهایی که در آنها، یکجا، میلیونها تومان هزینه مراقبت از یک بیمار گردد، و یکجا، کودک معصومی برای ۲۰ تومان جان سپارد ... (۱) و ما غرقه این پندار

۱ - با صرف نظر کردن از آنچه از مقوله سوء استفاده، یا عدم کفایت و

بر نمی‌تابند و درک نمی‌کنند، و به پندار خود آن را در جامعه و زندگی نمی‌پذیرند و حذف می‌کنند؛ و آن را به منظور حفظ اصول - بنا بر تعبیر متداول - دور می‌زنند. و نتیجه این برخورد همان است که یاد کردم: «حذف حضور»، نه «حفظ اصول»؛ زیرا هنگامی که تطور جزء ماهیت زندگی شد، حذف آن بطور کلی شدنی نیست. پس ملاک داشتن آگاهی است. حفظ دین، به این معنی که مردم همواره به آن بیشتر پایبند گردند و عمل کنند و نسلهای تازه دین گرا باشند (نه به این معنی که از حضور سلطه‌ای بهراسند و در ظاهر تظاهری داشته باشند)، رهین آگاهی است. اگر مجموعه روحانیت به اندازه کافی از آگاهی برخوردار نباشد، جامعه نیز چنانکه باید آگاه نخواهد گشت، و همانگونه عقب افتاده و مستضعف (مستضعف به دست بیگانه از سوی، و مستضعف به دست خودی از سوی دیگر) باقی خواهد ماند. و در این میان برخی که تشنه آگاهی از راههای دیگر و از کسانی دیگر آن را - اگر چه بصورتی ناقص و منحرف - به دست خواهند آورد و رواج خواهند داد. و بمرور از ارزشهای الهی بیخبر خواهند گشت، و از معنویت و رشد قرآنی بی‌نصیب خواهند ماند.

هزینه گوناگون و نسبتاً سنگینی را نیز که جامعه، در صورت‌های گوناگون، و به نامهای مختلف، او به اشخاص متفاوت، به منظور حفظ و بقای روحانیت و اداره شود آن می‌پردازد، برای این است که روحانیت افراد جامعه را - در وجه عام تربیت - تربیت کند و رشد دهد، و با ارزشهای والا آشنا سازد، و بر آنها استوار دارد، و با هر چه ضد ارزشهای قرآنی است به مقابله و مبارزه برخیزد. و در یک کلمه، جامعه را رشد دهد. و رشد دادن بدون آگاهی داشتن چگونه ممکن است؟ «تفقه در دین» نیز بدون آگاهی ممکن نیست. تفقه در دین، یعنی فهم جامع دین، و فهم دین بصورت مجموعی و کامل. و از تعالیم عمده دین دعوت به شناخت و آگاهی است. در احادیث تأکید شده است که انسان الهی (مؤمن) باید زمان خود و اهل زمان خود (محتوای حیات و فرهنگ زمان خود) را بشناسد، و از این آگاهی و شناخت برخوردار باشد. و یکی از حکمت‌های این تعلیم و تأکید بر آن این است که ادای تکالیف گوناگون یک انسان مؤمن بدون آن میسر نخواهد بود. و این امر بر چیز فهمان پوشیده نیست.

مشکل دیگر این است که اگر تطور و مقتضیات آن شناخته نگردد، جامعه بی‌سط و تطور خواهد ماند. و جامعه بی‌تطور

می‌گزارد، و هزینه‌های مختلف آن را می‌پردازد)، روحانیت است. پس شغل عمده و تکلیف اصلی و اساسی روحانیت در همه سطوح آن، حفظ اسلام است به همان ابعادی که یاد شد. و نگهداری و صیانت و حفظ دین، و گسترش و بسط آن، نیازمند به شش امر است، که بدون این شش امر، دو مقصود یاد شده (حفظ دین و گسترش آن)، بصورت مطلوب تحقق نخواهد یافت، و همواره در ادای این تکلیف، ضعف و نقص و نارسایی مشاهده خواهد گشت، و عوارض جنبی این ضعف و نقص بروز خواهد کرد، تا جایی که باید توسط به زور و تأکید بر برخی ظواهر، حفظ دین به شمار آید، و از جوهر سازنده تعالیم دین در مظاهر حیات فردی و روابط حیات اجتماعی - بویژه در حقوق و معاملات و امور مالی - چیزی که شایسته انتساب به خدا و دین خدا و سنت محمدی و سیره علی و اولاد علی «ع» است به چشم نخورد.

شش امر یاد شده عبارتند از:

- ۱- آگاهی از دین، بطور مجموعی، به همه ابعاد آن.
- ۲- آگاهی از انسان (که موضوع کار دین است).
- ۳- آگاهی از بستر رشد و تکامل انسان (در حالت فردی).
- ۴- آگاهی از بستر رشد و تکامل انسان (در حالت اجتماعی).
- ۵- آگاهی از زمان، به همه ابعاد ماهوی تطوری و فرهنگی و اندیشگی و زیستی آن.
- ۶- آگاهی از موانع رشد و تکامل انسان، و وجوه تهاجم به رشد و تکامل انسانی، در دو حالت یاد شده.

اگر این آگاهی‌های ششگانه نباشد، آنچه به نام «حفظ دین و گسترش آن» مطرح می‌شود، بیشتر از مقوله ظاهر و تصورات است، و یک واقعیت خلاق نیست^(۱)، و نتایج معکوس نیز دارد. زیرا هنگامی که آگاهی‌های لازم - همه یا برخی از آنها - وجود نداشته باشد، برخورد با واقعیت «تطور»، برخوردی ناشیانه خواهد بود، یا حذفی؛ یعنی یا با ناشیگری و ناآگاهی با موضوع برخورد خواهد شد، و نتیجه اش همان است که امام صادق «ع» فرموده است و ذکر آن گذشت (غرق شدن در غلطکاری و اشتباه روی، و فریب خوری در سیاست و اقتصاد و...) و یا برخورد، حذفی خواهد بود، یعنی تطور را

۱- «الحیة»، ج ۵، ص ۳۷۷ به بعد دیده شود.

مرده است. چنانکه جامعه با تطوّر ناسالم مردار است. پس باید آگاهی باشد تا انواع تطوّر شناخته گردد، و جامعه در جهت تطوّر سالم هدایت شود. جامعه باید «زنده» باشد نه «مرده»، و «ظاهر» باشد نه «مردار». و اینهمه جز با آگاهی مدعیان هدایت و رهبری و ارشاد میسر نیست.

و یاد کردیم که اطلاعات و معلومات غیر از آگاهی است، زمینه آگاهی می‌تواند باشد لیکن آگاهی نیست. معلومات، آگاهی بالقوه است نه بالفعل. و چنانکه با فلزی که اسلحه بالقوه است نمی‌شود از چیزی دفاع کرد، یا با گیاهان و موادی که داروی بالقوه است نمی‌توان بیماری را نجات داد، با معلومات صرف هم - که «آگاهی بالقوه» است - نمی‌توان تکلیفی را که نیاز به «آگاهی بالفعل» دارد انجام داد؛ و نمی‌توان دین و ارزشها را از تهاجمها حفظ کرد؛ و نمی‌توان نسلا را با دین و دینداری خویگر ساخت.

بنابراین، کسی مؤثر و مفید است که عالم به زمان باشد یعنی آگاه. عالم با معلومات و بی آگاهی، مدرس با معلومات و بی آگاهی، واعظ با معلومات و بی آگاهی، امام جمعه با معلومات و بی آگاهی، مؤلف با معلومات و بی آگاهی، طلبه با معلومات و بی آگاهی و ... هیچ کدام حافظ دین نیستند، بلکه اینگونه کسان در کنار دین و در پرتو دین زندگی می‌کنند، و در واقع دین حافظ آنان است، یعنی جوهر اعتقادی مردم و آنان دینی اجتماعی است که - بطور عمده - دین را پایدار می‌دارد، و آنان در پرتو این اعتقاد زندگی می‌کنند. نمی‌خواهم نفی تأثیر کلی بکنم، اما تأثیر مطلوب منفی است، و وضعیت امروز مسلمانان جهان بهترین گواه است. واقعیت یاد شده درباره دیگران نیز صادق است. یعنی هر ناآگاهی، یا مرتجع مسلکی - اگر چه دانشمند و فاضل - در هر جای که هست، اگر تصور می‌کند به دین خدمت می‌کند و آن را پاس می‌دارد، اشتباه می‌کند، در آموزش و پرورش، در دانشگاهها، در مطبوعات، در رادیو و تلویزیون و ...

و اینکه امروز، در بخشهای مختلف جامعه، و در عملکردها و چگونگیهای اوضاع و احوال، و در اقتصاد و معیشت مردم، حضور چندان متبلور و ملموسی از اسلام و تعالیم و احکام و آداب اسلامی مشاهده نمی‌کنیم، و در ماهیت زندگی انسان ایرانی افت نفوذ دین را - با کمال درد و دریغ - شاهدیم، برای همین است.

این چگونگی از تباهی فطرت مردم نیست، معاذالله ...

مردم نشان دادند که فطرت الهی و باور دینی بسیار سالمی دارند، توده‌های مردم فداکاریها و ایثارها و جانفشانیها کردند ... پس مشکل از مردم نیست. مردم برای عمل شدن به اسلام جانفشانی کردند. مردم می‌خواستند اسلام بیاید، و مشکل مادی و معنوی و دنیوی و اخروی آنان را - همه را - برطرف سازد و موانع رشد (یعنی جهل و فقر و ظلم) را از سر راهشان بردارد. مردم معتقد بودند که اسلام دینی است جامع و کامل، هم پاسخگوی مسائل زندگی و معیشت، و هم مسائل معنوی و آخرت، پس چه از این بهتر که دین حاکم گردد، و همه ابعاد مادی و معنوی حیات انسانی - در پرتو دین - سالم شود. این بود باورها و بر همین منوال بود و عده‌ها و شعارها ... و اکنون یکی بنگرید به اوضاع، به بازارها و مغازه‌ها و داد و ستدها، و زندگیها و معیشتها، و تفاوتها و تبعیضها، و ظلما و حرمانها ... در احادیث از ائمه طاهرين «ع» رسیده است که در معاملات سود نگیرید (که خود معامله و داد و ستد برکتی دارد و برای زندگی باک بسنده است)، و اگر می‌گیرید، بسیار اندک بگیرید، به اندازه خرجی یک روز ...^(۱) اکنون ببینید اثری از این تعالیم اسلامی را در کجا مشاهده می‌کنید، در کدامیک از این بازارهای به اصطلاح اسلامی؟ با این معاملات و داد و ستدها و نرخها و سودها و چابیدنها و غارتها ... در تعالیم اسلامی و احادیث پیامبر اکرم «ص» و ائمه طاهرين «ع» رسیده است که عالمان و مسئولان جامعه اسلامی باید صالح باشند و زهد بورزند، و همواره در کنار محرومان باشند و با آنان معاشرت کنند، و از اغنیا و توانگران بپزند و فاصله بگیرند ... و حال ما کجاییم و این تعالیم کجا؟

پیامبر اکرم «ص» می‌فرماید: «ثلاثة مجالسهم تُمیتُ القلب ... والجلوسُ مع الاغنیاء»، سه طایفه اند که نشستن با آنها دل را می‌میراند (و از تعهد و بیداری و حساسیت نسبت به ادای وظایف باز می‌دارد) ... یکی از آن سه نشست و برخاست با اغنیا و مالداران است^(۲). نیز از حضرت علی «ع» روایت شده است که خداوند متعال در شب معراج به پیامبر «ص» فرمود: «اغنیا و توانگران را از خود دور کن، و با آنها مجالست نکن ...»^(۲).

۱- تحف العقول، ص ۴۲.

۲- ارشاد القلوب، ص ۲۷۹-۲۸۰.

و اینهمه چنانکه روشن است به آگاهی باز می‌گردد. عقل به هنگامی که آگاه گشت، و از پیچیدگیها و ورزیدنیهای لازم، و مطالعات متنوع، و تجربیات فراوان برخوردار گردید، و گستردگی یافت، و عمق پیدا کرد، دانش شخص را سودمند می‌سازد، و بارآور می‌کند. آری، ویل لعالم زاد علمه علی عقله.

بدینگونه می‌نگریم که تکلیف مهم یاد شده، یعنی نشر آگاهی و نفوذ دادن آن، در محیطهای تربیتی حوزه‌ای-بیش از آنچه اکنون هست- در رده نخستین تکالیف جای دارد. و به هیچ گونه نباید از آن چشمپوشی یا غفلت شود، یا کم اهمیت تلقی گردد. و اگر چنین زمینه‌ای در برنامه‌های کلی نبود، طلاب جوان باید خود برای رسیدن به آن و به دست آوردن آن از هیچ کوششی دریغ نورزند و کوتاهی نکنند.

و البته نباید از این واقعیت در دناک غفلت بورزیم که امروز زمان برای ادای این تکلیف بسیار دیر شده است، لیکن نمی‌توان و نباید از شروع مجدد سرباز زد، زیرا که هر جا جلو ضرر گرفته شود منفعت است. این کار می‌بایست از هنگام نو شدن تمدن بشری در قرون اخیر آغاز می‌گشت. یعنی از هنگام پدید آمدن حرکت‌های جدید در فکر و فرهنگ و علم و صنعت و هنر و تربیت و اقتصاد و سیاست^(۱)، و در جمله شئون حیات انسانی. از آن هنگام می‌بایست حوزه‌های اسلامی-چه سنی و چه شیعه- در جریان نو شدن حیات انسان و مسائل انسان-که موضوع کارشان است- قرار می‌گرفتند، و از حرکت رنسانس و آثار آن، و خروج بشریت از قرون وسطی، و دیگر مسائل مربوط به تحولات درون حوزه مسیحیت و فرو افتادن کلیسا، و سپس نهضت‌های دینی نوگرایانه برخی از کشیشان و علت آنها با خبر می‌گشتند؛ و همچنین از هنگام تحركات سیاسی یهود و صهیونیسم، و نفوذهای گوناگون و پوشیده فراماسونی... و بطور کلی باید مجموعه تحولات و تحركات جوامع را و تطورات فکری و شناختی و تغییرات حیاتی انسان را، گام بگام، زیر نظر می‌گرفتند و تعقیب می‌کردند، و بر زندگی انسان-چونان مرزبانی مشرف

باری، و اینها همه، از جمله مربوط است به کمبود آگاهی و فقدان «شعور ناب»، بویژه «شعور ناب اسلامی»، و «درک فطری الهی». این است که باید با همه وجود بپذیریم که کلید همه رندها و تعالیها و تقدّمها حضور آگاهی است در جامعه، بویژه در گروهی که به هر حال-ارشاد عمومی جامعه به دست ایشان است، و جامعه نگاه به گفتار و کردار آنان دارد. و همچنین سبب اصلی همه انحطاطها و ارتجاعها و عقب ماندگیها، غیبت آگاهی و عدم حضور آن است در جامعه، بویژه در گروه یاد شده (و یاد کردیم که این سخن به معنای فقدان آگاهی در همگان نیست، بلکه تأکید بر لزوم آگاهی در همگان است).

در آثار و احادیث رسیده است که «العالم یحتاجُ الی عقل...»^(۱) دانشمند نیاز به عقل دارد. معنای این سخن بزرگ و ژرف چیست؟ آیا ممکن است انسانی دیوانه و فاقد عقل درس بخواند و دانشمند و عالم شود؟ هرگز... پس منظور از این سخن عقل کتابی نیست، عقل تجربی است. معنای این سخن این است که دانشمند باید عقلی و خردی برتر و کاملتر و ورزیده‌تر و فعالتر از دیگران داشته باشد، و از شناختی وسیع و تجربه‌ای ژرف و گسترده برخوردار باشد، تا بتواند از دانش خویش در جهت رشد خود و مردم خود بهره‌بردارد، و با خردمندی و خرد ورزی، مسائل زمان خود و جامعه خود و انسان معاصر خود را بفهمد، و دانش خویش را با عقل عملی و آزموده و تجربه دیده و به آگاهی رسیده بارور سازد و سودمند گرداند. و گرنه آن علم مایه ویال خود او و سبب ضلال جامعه او خواهد بود.

نیز رسیده است که «ویل لعالم زاد علمه علی عقله»، وای بر دانشمندی که دانش او بیش از عقل او باشد. در این سخن نیز بژرفی و تأمل بنگرید، و بکوشید تا اینگونه نباشید. چه بسیار عالم و دانشمندی که علم و محفوظات و معلومات اصطلاحی او، از عقل او بیشتر و از خرد پخته و ناب او افزونتر است. و اینگونه عالمی ویل است و مصیبت، هم برای خود هم برای دیگران. اینگونه عالمی به دلیل معلومات زیاد مورد توجه و پیروی مردم قرار می‌گیرد، و به دلیل عقل کم جامعه را و پیروان خود را به انحطاط و سقوط و سکون و عقب ماندگی سوق می‌دهد. پس وجود او مصیبت است و ویل.

۱- و مثلاً از سده سیزدهم میلادی و پیدا شدن راجر بیکن، و سپس سده شانزدهم و هفدهم و پیدا شدن فرانسیس بیکن، و استفاده‌هایی که این متفکران و تجربه‌گرایان و امثال آنان از میراث اسلامی کرده‌اند، و تحولات و تطورات و پیشرفتهایی را که موجب شده‌اند...

تباه می‌سازند، و با گماردن یک مشت مزدور جانی، و عده‌ای نوک‌صفت پست و خونخوار و نامرد، بر سر بسیاری از کشورهای اسلامی، ملتهای قرآن و قبله را به این روزهای سیاه نشانده‌اند و می‌نشانند.

و اینها همه حاصل ناآگاهی است، که مردم را از فهم حق و حقوق و شخصیت و کرامت خویش باز می‌دارد، و برای مطالبه آنها بر نمی‌انگیزد. مردم باید شخصیت و قدرت مطالبه حق خویش را داشته باشند. و این رشد، بدون آگاهی میسر نیست. این سخنان که می‌گوییم همه از تعالیم دین است، نه از اندیشه خویش، یا شور قلم و نویسندگی. امام علی بن ابیطالب «ع»، در خلال «عهدنامه»، حدیثی نقل کرده است از پیامبر اکرم «ص» که «لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤَخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوَى غَيْرَ مُتَّعِعٍ».

جامعه و مردمی که ضعیفان آنان نتوانند حق خویش را بدون هیچ ترس و هراسی، از توانمندان و توانگران بگیرند، کمترین ارزشی ندارند، و هیچگاه طاهر و مطهر نخواهند بود، و طاهر و مطهری در آن قوم یافت نخواهد شد.

و این است نَفْسِ انبیا «ع». و این است ملائک تحقق جامعه انبیایی، و حیات طیبه قرآنی و انسانی. فراموش کردن بندگان محروم خدا به منزله فراموش کردن خداست. و این در حد کفر است. ادعای ایمان و اسلام و عدم تحریک اقدامی برای رفع تبعیضها و بیعدالتیها، همان ادعاست و بس. و ما باید فراموش نکنیم که مسئله دین خدا مطرح است و قدرت کارسازی احکام آن. اگر ضعف تشخیصها، و ضعف اقدامها، و نفسانیتها، و اسپراییها - خدای ناخواسته - به دین خدا منسوب گردد، و دشمنان طرار چنین وانمود کنند، و نسلهای ناآگاه آن را بپذیرند، به دین خدا و ارزشهای الهی چه زیانی رسیده است؟

و آگاه و نگران و دلسوز و متعهد و بیدار - همواره نظارت می‌نمودند، و رسالت انبیایی خویش را، که مرزبانی و اشراف بر زندگی انسان و مصالح عالیة انسان در دو بعد «دین» و «دینا» است، بخوبی و شایستگی ادا می‌کردند. و دردا و دریغا که اینچنین نشد. و همگان بدین وظیفه نپرداختند، و گاه به عکس نیز شد، یعنی برخی بر تحجرگرایی و تحوّل‌گریزی و ترقی ستیزی اصراری عجیب ورزیدند، و آگاهان و بیداران را تنها گذاشتند، و همواره مسلمانان تابع خویش را در حال بیخبری و عقب ماندگی و بی تحرکی نگاه داشتند. و در نتیجه میدانها خالی ماند، و استعمارگران مهاجم قوی گشتند، و به استضعاف مسلمانان پرداختند، و به غارت مادی و معنوی کشورهای اسلامی روی آوردند. و کردند آنچه را که امروز شاهد آنیم: مسلمانان همه جا مورد هجوم، همه جا در خانه‌های خود ذلیل، همه جا پیکرهای خونین آنان بر زمین ریخته ... و دشمن خونخوار و حیوان جرّار جز این چه خواهد کرد؟

وای دریغ که اگر گاه مصلحی و بیدارگری ظهور کرد، ایادی طرار دشمنان و عوامل نفوذی بیگانگان، با همدستی و همدستانی بسته ذهنان و تحوّل ستیزان، در برابر اندیشه‌های سازنده و حرکت‌های فکری و اقدام‌های زندگی‌ساز و آموزش‌های آگاهی بخش آنان جبهه گرفتند، و اینهمه را از تأثیر انداختند. تاریخ شاهد است که تحریک آفرینان و عدالتخواهان و عزت طلبانی چون سید جمال الدین اسدآبادی و شیخ محمد خیابانی، در ترکیه و ایران - و مشابهان آنان در دیگر سرزمینهای مسلمانان - چگونه از میان برداشته شدند.

و در نتیجه اینها همه، هم اکنون که بشریت دارای اینهمه قدرت و صنعت و امکانات و ثروت و اسلحه گشته است، و مستکبران آنهمه را تصاحب کرده‌اند و با خیره سری در برابر ما ایستاده‌اند، و با اسلام می‌جنگند، و با امکانات ریوده شده از خود ما و علم و صنعت اخذ شده از خود ما، اینگونه خون ما را همه جا می‌ریزند ... ما مسلمانان ناتوان و دست خالی نظاره‌گر بر زمین ریختن خون امت محمد «ص» در این کشور و آن کشوریم، و با این میراث غنی و مظلوم اسلامی، در رده ملتهای عقب افتاده جهان به شماریم. جانوران خونخوار، به نام انسان و حقوق انسان، و با شعار علم و تمدن، بر مسلمانان سیطره دارند، و تا درون خانه‌های آنان پا نهاده بر سرنوشت روزمره زندگیهای آحاد آنان تأثیر می‌گذارند، و سیاست و تربیت آنان را

